



رهائی

سال دوم - شماره ۵۱

پنجشنبه ۸ آبان ماه ۱۳۵۹

بهاء ۲۰ - ریال

در این شماره:

● جنگ ایران و عراق

محکمی برای سنجش قدرت هیئت حاکمه

● رژیم جمهوری اسلامی بر سر دوراهی

● نقدی بر نظرات سازمان پیکار

قسمت اول: جذبه قدرت

● نکاتی پیرامون استراتژی نوین امپریالیسم

● سخنی با هواداران

و چند رهنمود

♦♦♦

جنگ ایران و عراق

منحکمی برای سنجش قدرت هیئت حاکمه

لارجه را که انبارهای ارتش هنوز ملو از آن است بموقع و بدور از دیدر یازان یزید به لشکر اسلام برساند و یا ابیهمه مدعی است که سقوط حکومت یعنی عراق حتمی است و تا تصرف بغداد چیزی نمانده است. رژیم ایران حفاظت عراق را که در محاسباتش مبنی بر داشت جمهوری اسلامی در رخ چند روز سرنگون خواهد نمود و با حداقل در مدتی بسیار کوتاه به مناطق نفت خیز جنوب و بخشهایی از غرب کشور استیلا خواهد یافت. را جز پیروزیهای خودش بحساب میآورد و بدان فخر میفرزند. در فایوس سیاسی آقایان نه تنها "انقلاب"، "منصفیت" و "مسکبر" بعفاهیم خاص خود تعبیر میگردند بلکه در فایوس نظامی نیز معضای "مقاومت"، "ولایت"، "پیروزی" و "فرمانده" می" نیز بشکل ویژه خویش تعبیر و تفسیر میگردد. در فرهنگی که دائره المعارف آن توصیف المسائل با نسبیست و مانعیت سیاسی اش "ولایت فقیه" بیش از این نیز انتظاری میبرد.

کارنامه ۱۸ ماهه آقایان در قدرت و در دوران ملج گویا تر از آن است که در دوران جنگ بتوان از آنان انتظار معجزه داشت. آنان بهمان اندازه که در "براه انداختن" چرخ اقتصاد کشور و احیاء سرمایه داری موفق و پیروز بوده اند در جنگ با دشمنان شان نیز پیروز خواهند شد. اگر در گذشته با آنچه اسکاات از خود خبرهای نشان دادند، اینبار نیز قادر خواهند بود که خودی نشان دهند. اما بر حوادث گویاتر از آنست که بخواهیم بی لیاقتیسی تاریخی، بورژوازی و خرده بورژوازی جاکم در دوران "ملج" و "جنگ" را با آمار و ارقام نشان دهیم و بگوئیم چگونه عدم رسالت تاریخی خویش را در صحنه سیاست و جنگ بدین وضوح نشان میدهد. بی لیاقتی تاریخی بورژوازی و خرده بورژوازی در کشور اما بحثهایی یک فطرت غریزی بر روی کلیه اعمال و افکار حکام جدید سایه میافکند و آنان را ناتوانتر از همیشه در جنگی که مکتبی خودشان برایشان تعیین کننده است جلوه گر میسازد. و این علیرغم اهمیت عظیم سیاسی این جنگ برای جناحهای مختلف هیات حاکمه است. تصور کنید که اگر این جنگ تا این اندازه برایشان تعیین کننده نبود چه دست

دستگاههای تبلیغاتی رژیم مدعی اند که ارتش، سیاه پاداران، کمیته ها و همچنین "مردم" نواحی جنگ زده در مقابل ارتش عراق "قهرمانانه" مقاومت می نمایند. جلوی پیشروی نیروهای عراقی را سد نموده اند. رژیم برای واقعی جلوه دادن تبلیغاتش گاه و بیگاه مصاحبه هایی با این "روشنفکران" ترتیب میدهد که تمامی این "مقاومت ها" را بسند جلوه گر سازد و با بر شماری حمایت های "مردم" از جنگ بر آن است که تثبیت پایه های داخلی اش را بعنوان یک عامل مهم در معادلات سیاسی حاکم بر جنگ به نیروهای "دشمن" و افکار عمومی جهان نشان دهد. رژیم - جناحهای مختلف آن - برای این "مقاومت" و تبلیغ همه جانبه آن در سطوح مختلف دارای دلایل متعددی است. رژیم ایران بخوبی آگاه است که این جنگ برای او جنگی است تعیین کننده و نتایج حاصله از آن میتواند در تثبیت و یا عدم تثبیت این "جمهوری جوان" نقش بازی کند.

اما رژیم علیرغم تعیین کننده بودن این جنگ بی کفایتی همیشگی خود را نشان میدهد و با آنچه ساز و برگ جنگی که از ارشیدی محمدرضا شاه برایش باقی مانده است مجبور میگردد که حدود ۴۰ هزار کیلومتر از خاک ایران را به "دشمن کافر" تسلیم نماید. سوروکراسی پوسیده ی محمدرضا شاه، گوندیمی ملایان مرجع و خود بزرگ بینی بنی صدر - فرماندهی کل قوا - چنان معجونی از "رهبری" جنگ و تبلیغات مرسوم آن ساخته است که شاید صرفا بتوان نظیرش را در جنگهای آغا محمدخان با روسیه تزاری در حینو کرد. رژیم جمهوری اسلامی ایران با یکارگرفتن کامل منصب مبنی و مذهبی بوده ها، هنوز حتی قادر نیست که ساده ترین صالهی یک جنگ یعنی رساندن "غذا" به سربازان در جبهه را حل نماید و حداقل نیازها و احتیاجات روزانه آنان را برآورده کند. رژیم بی کفایت با آنکه تحریریه خرمشهر و آبادان را از نزدیک احساس نموده است با بحال حتی هیچ تدارک جدی برای دفاع از راه آواز را سازمانده و همه چیز را به امید "خداوند متعال" رها کرده است. از آن بدتر، حتی هنوز قادر نیست که مهمات

کلی به آب میدادند و چگونه خاطرات شهرپور بیست و
قزاقهای رضاخان را در اذهان زنده مینمودند!

هیئت حاکمه و جنگ تعیین سرنوشت

هیات حاکمه بارها و بارها چه از زبان بنی صدر، چه از زبان امام و دیگر آیات عظام، این جنگ را جنگ تعیین سرنوشت اعلام نموده است. اوضاع بین المللی، اوضاع منطقه و اوضاع داخلی که ما در سرمقاله‌ی زهابی شماره‌ی ۵۵ بدان پرداخته‌ایم، مجموعه‌ای از شرایط را فراهم نموده است که این جنگ را بصورت آخرین نبرد مهم هیات حاکمه دست کم در طول چند سال آینده در آورده است. هیئت حاکمه واقعاست که پیروزی در این جنگ - بمفهوم عقبرانگی ارتش عراق از مناطق اشغالی شده و یا حتی مقاومت طولانی و موثر در برابر آن - معنایش تثبیت حاکمیت در ایران و به رسمیت شناختن قدرت آن در منطقه و در سطح جهانی است. ولی بالعکس در صورت عدم موفقیت در جنگ جاری سرنوشت بسیار غم‌انگیزی در برابر جمهوری اسلامی ایران قرار خواهد گرفت. به گفتنی بنی صدر در صورت پیروزی در این جنگ دیگر هیچ نیرویی چه خارجی و چه داخلی قادر به تعرض به جمهوری اسلامی نخواهد بود. بی جهت نیست که هیات حاکمه حتی از ستادن ملایان بمیدان جنگ خودداری نمیکند و آنان نیز لباس روزه را با لباس جنگی تعویض کرده به هبات مردان جنگی درآمده و در این میان خودی نشان میدهند. هر چند شرکت ملایان در جنگ بیش از هر چیز جنبه‌ی نمایی دارد و عملا شمری نخواهد داشت. ولی علاوه بر این نمایش و تظاهر در مقابل مردم و نیروی رقیب - ارتش - حضور ملایان در جنگ بسیار تصمیم راسخ روحانیت در ادامه‌ی جنگ و آگاهی بر میزان تعیین کنندگی سرنوشت چنین جنگی است. جنگ حاضر و نتایج مترتب بر آن از بسیاری جهات سرنوشت آینده‌ی ایران و هیات حاکمه را تعیین خواهد کرد. اما اگر این جنگ برای هیات حاکمه‌ی ایران در کلیتش یک جنگ تعیین کننده است اهمیت آن برای ارتش، بحثابه‌ی اساسی ترین نهاد سووهراسی دولتی، ویژگی خاص دارد. زیرا اگر برای دیگر بخشهای هیات حاکمه ساله تنها از دیدگاه دفاعی در رابطه با ادامه‌ی حاکمیت و پاچشم پوزی از آن مطرح است، برای ارتش تنها حفظ موقعیت فعلی هیات حاکمه مطرح نبوده بلکه علاوه بر آن چشم اندازهای آینده در گسب امتیازات بیشتر در درون هیات حاکمه تا قبضه نمودن کامل آنرا ایجاد نموده است.

ارتش در حقیقت در دو جبهه میجنگد، در جبهه‌ی نظامی جنگ با عراق برای دفاع از کل هیات حاکمه و مرزهای اقتدارش و در جبهه‌ی داخلی علیه موانعین روحانی اش با هدفی که همانا گسب قدرت بیشتر تا صعود کامل ارتش برآزیکه قدرت است. بی جهت نیست که آقایان بنی صدر، فلاخی، تمامی و فغان را در جبهه‌ی نبرد میکذارند و امور پیش برآی افشاده‌ی دیگر (!) مانند اداره‌ی امور روزانه را به رجایی و حزب جمهوری اسلامی سپرده‌اند. آقای بنی صدر احتیاجی در

خاطرات روزانه‌اش تصفیه حساب با رجایی و بخشنامه‌های بیجا / نخست‌وزیری را به بعد موکول میکند. و سرنوشت جنگ را مهمترین این خرده حسابها میداند. بنی صدر آگاهانه بر ارتش تکیه میکند و با رفتن به میان سربازان، مناطق جنگی و نشست و برخاست با افسران، سعی دارد اعشاد آنان را نسبت بخود جلب کند. بنی صدر بنابر منافع طبقاتیش و به تجربه دریافته است که تنها با دفاع از ارتش و منافع آن است که میتواند در مقابل لگدپروا کتبه‌های اسب قدرت مقاومت نماید و آنرا بسود خود رام کند. ارتش صرفا با گسب مفت پیروز است که میتواند به جایگاه واقعی خویش در صحنه‌ی هیات حاکمه‌ی ایران بشکسل موثر بازگردد. قساوتها و جنگهای محدود ارتش در داخل ایران - کردستان و گنبد - هیچکدام برای ارتش تضمین کافی برای صعود به پلکان قدرت را نداشته است.

ارتشی که ۱۷ شهریور و ۱۳ آبان و پیامدهای خونین بعد از انقلاب را تجربه نموده است مرغا در یک جنگ بزرگ علیه دشمن خارجی است که میتواند به انحصاری نسبی دست یابد، و در پوسل خود اعتماد بنفسی کافی ایجاد کند. جنگهای خونین کردستان و گنبد که از آن نوعی برادر کشی تعبیر میشد کافی نبود که از ارتش بپراکنده‌ی آریا - مهری، ارتش با انضباط "اسلامی" بسازد. در آن جنگها ارتش نمیتوانست قدرت بسیجی و رزمی کامل را از خود نشان دهد چه چوب‌دو سرطلا بود. ارتش اگر موقتا پیروز میشد برای او سهم کافی در قدرت حاکم متصور نبود. و در صورت عقب‌نشینی مورد لعن و نفرین هیات حاکمه قرار میگرفت. و در صورت شکست کامل، که بدنبال خود تغییر حکومت را داشت، نیز احيانا مجبور به پس دادن تقاضا بود. آن جنگها برای ارتش یک بیست به معنای واقعی کلمه بود ولی جنگ فعلی برای ارتش یک مفر است. مجموعه‌ی عواملی که بعنوان یک عامل منفی در بدست نیآوردن بهروزیهای چشم گیر برای هیات حاکمه عمل مینمود در جنگ با دشمن خارجی تبدیل به عاملی مثبت میشود. و دفاع از ایران تبدیل به شعار عمومی ارتش میگردد. تنها کافی است که بسیج ارتش در جنگهای کردستان را با بسیج آن در جنگ فعلی مقایسه کنیم تا تفاوت قدرت بسیجی آنرا بروشنی دریابیم. هر چند بی کفایتی ذاتی در هر دو جنگ موضوعیه چشم میخورد، ولی مقیاس تفاوتها بی نیز مشاهده میگردد. بی جهت نیست که در چنین شرایطی شعار دفاع از ایران و حفظ تمامیت ارضی بعدی زیبا و فریبنده میگردد که حتی "کودناچیان" که میخواهند حکومت را سرنگون نمایند داوطلبانه به جبهه‌ی جنگ میروند علت رفتن آقایان به جبهه‌ی جنگ روشن است: نه تنها از اعدام رهایی می یابند بلکه آنچه با کودتا و جنگهای مؤث داخل، برای ارتش دست شیاقتنی مینمود در یک جنگ با مصلاح میهنی قابل حصول میشود.

اما این تنها ارتش نیست که جنگ برایش تعیین کننده است، بلکه نهادهای دیگر نیز این جنگ برایشان تعیین کننده است. جنگ با عسک دگرگونی های بسیار میشود و در این دگرگونی نیروهای درگیر هر یک بنحوی خواهان تامین منافع خویش هستند. در جبهه‌ی

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

داخلی این تنها ارتش و حامیان بورژوازی نیستند بلکه می‌خواهند سهم بیشتری از قدرت را بدست آورند، روحانیت نیز می‌خواهد از حق الهی خویش دفاع کند و به تشییست مواضع بپردازد. از اینرو روحانیت و ارگانهای وابسته به آن نیز در دو جبهه می‌جنگند، یکی جنگ نظامی با "کفار" و دیگری جنگ سیاسی با جناح دیگر هیأت حاکمه، روحانیت نه تنها با دست زدن به انواع مانورهای سیاسی مانند ایجاد شورای عالی دفاع، و فضا کردن هر چه بیشتر رادیو تلویزیون و پیش کشیدن مسأله‌ی گروگانها، سعی در حفظ و ادامه‌ی کنترل خود بر دستگاه دولتی مینماید، بلکه از نظر نظامی نیز توان خود را بسیج مینماید. فرستادن ملایان و دیگر داوطلبان جنگ، کوشش در بدست گرفتن ایستگاه عملیات پارتیزانی، عمده کردن نقش سپاه پاسداران و بسیج مستضعفان از جمله تاکتیکهای نظامی این جناح برای عقب‌نماندن از جناح رقیب است. ارتش بسوی تصرف و بسا بدست آوردن سهم بیشتری از قدرت گام برمیدارد و روحانیت نیز برای تطبیق دادن خود با معادلات جدید، نیروهایش را بکار می‌اندازد. رقابت در صحنه‌ی سیاست، جای خود را به رقابت در صحنه‌ی نظامی میدهد.

ارثیه‌هنگفت

همانطور که اشاره شد نتایج "درخشان" جنگ فعلی آنهم علیه ارتش عراق که از بسیاری جهات بی‌لپاقتی فرماندهان و هیأت حاکمه‌اش مشابه با بی‌لپاقتی حکام ایرانی است، بیش از هر تحلیل دیگر گویای واقعیت "قدرت" هیأت حاکمه‌ی ایران است. جنگ محکی است که توان همه‌ی نیروهای درگیر را می‌بازماید.

این جنگ آزمایشی بود که هم بورژوازی و ارتش و هم خرده بورژوازی و "نهادهای انقلابی" مردم نشان دهند که چه تحفه‌ای درجته دارند. ارتش عراق علیرغم آنکه از نظر نیروی هوایی و دریایی بمراتب از ارتش ایران ضعیفتر بوده و در یک جنگ شهاجمی درگیر است و نمیتواند همانند کشور مورد هجوم بر احساسات میهن پرستانه و با حتی مذهبی مردم تکیه نماید، با ایحال با بحال توانسته است قسمتهای مهمی از خاک ایران را اشغال نماید و ارتش و دیگر نیروهای مدافع را وادار به عقب‌نشینی کند. جناحهای مختلف رژیم با آنکه هر دو در امر دفاع و لزوم شرکت در جنگ متفق القولند، اما هر کدام توضیحات خاص خویش را برای این عقب‌نشینی ارائه مینمایند. صرف نظر از رادیو و تلویزیون "جمهوری اسلامی" که در تبلیغاتش ایران را پیروز و عراق را شکست خورده میدانند، دیگر دستگاههای رسمی حدوداً به شکست فعلی در جبهه‌ی جنگ اعتراف نموده‌اند، ولی هر یک بطریقی گناه شکست را بگنردن دیگری مینهد. بنی صدر و ارتشیان وابسته با و به غول مراکز قدرت اشاره مینمایند و از عدم هماهنگی و دخالت افراد غیر متخصص نام می‌برند، و جناح جمهوری اسلامی عقب‌نشینی‌ها را مربوط به درگیری جنگ بمصورت منظم میدانند. اولی قصدش خراب کردن "روحانیت" است و دومی

مقتضی کردن ارتش، غافل از آنکه هر دو هر یک به هم خویش - در بی‌لپاقتی و عدم کفایت تکیه کنند. زیرا نو تنها جناحهای حاکم بلکه تمامی مردم نیک میدانند که اگر شاه "توانست" "ساواک" و دیگر دستگاههای سرکوب داخلی‌اش را دست‌نخورده برای آتاپان به ارتش بگذارد، و اگر ارتش در طول قیام در تهران متحمل ضرباتی گشت، و شالوده‌ی داخلی آن تضعیف گردید و سر تنی جد از ژنرالها و وابستگانش به بالای چوبه‌ی دار رفت، اما ارشیه‌ی هنگفتی از داخلش، ماشین آلات جنگی، نقشه‌های تدافعی و شهاجمی علی‌الخصوص علیه عراق که حتی بعد از معاهده‌ی ۱۹۷۵ الجزایر دشمنان پشانسیل، رژیم محسوب میگردید را - - - - - برای زمامداران اسلامی بجا گذاشته است. ارثیه‌ای که محلبین آن بهشتی و بازرگان و هوپزر و فلاخی، باقری، محفلی و مدنی بوده‌اند.

اگر بخواهیم از نظر نظامی به مقایسه‌ی عمومی نیروها ارتش ایران و عراق بآئیم، با کمال تعجب درخواستیم یافت که ارتش ایران چندان سیز از ارتش عراق ضعیف‌تر نیست. ارتش ایران علاوه بر برتری مطلق نیروهای دریایی، و برتری نسبی نیروی هوایی تعداد جنگنده‌های قابل عمل نیروی هوایی ایران و عراق برابرند و کارآیی میسگ ۲۱ بمراتب کمتر از فانتوم است، و با محدود شدن جنگ در مناطق مرزی عملاً ضعف رادارهای دفاعی نیروی هوایی اهمیت اولیه‌ی خود را از دست داده است و برخورداری از هوانیروز - نیروی هوائی سی نیروی زمینسی عراق فاقد آنست) و برسل نظامی تحت اختیارش که اینس روزها برخی از عناصر منطقه‌ی غرب و منقضی خدمتهای مال ۵۶ را نیز باید بدان افزود، در موقعیت نظامی نسبتاً مساوی با ارتش عراق قرار دارد. تفوق نسبی عراق در مسأله‌ی فرماندهی و انضباط و همچنین تعداد زیادتر تانکهای ارتش عراق و امکان تهیه‌ی لوازم یدکی از شوروی، بسان اندازه نیست که بتواند توضیح دهنده‌ی پیروزیهای نسبی عراق در جنگهای یکماه‌ای اخیر باشد. اما رژیم شهای این حقایق را نادیده میگیرد، و جناحهای مختلف آن منطقاً بگونه‌ای وانمود مینمایند که درد اصلی در این جنگ نبودن لوازم یدکی است. رژیم با پیش کشیدن مسأله‌ی مانع در یافت کمک از کره‌ی شمالی و یا یونان عضو ناو (به به اعتراف بهشتی در مصاحبه‌اش) و مسأله‌ی تسویخ کروگانها با لوازم یدکی و درخواست فرستادن اسلحه‌ها که در گذشته از آمریکا خریداری شده است، زمینه را برای بهره‌برداری سیاسی آینده از شکستهای احتمالی در این جنگ فراهم مینماید. بعبارت دیگر رژیم سعی بر آن دارد که زمینه‌ی ذمی لازم را برای توجیه علل شکست و اقدامات تبعیدش از هم اکنون آماده نماید. اما پرواضح است که شکستهای فعلی رژیم نه از آثروست که مردم حاضر به ایثار نیستند، اینرا سل ریباد داوطلبان جنگ که هنوز در توهم "عدالت" و "رفاه جمهوری اسلامی" بسر می‌برند نشان میدهد، نه از آثروست که ارتش و نیروهای دیگر انتظامی ساز و برگ کافی برای جنگ کوتاه

نقدی بر نظرات سازمان پیکار

قسمت اول : جذبه قدرت

کنند. اینها کسانی هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه احساس کرده اند که کمونیسم چیزی بیش از - و یا جدا از - خشم کور و سفاکی است. اینها کسانی هستند که اگر هنوز شهادت جواب دادن به سوالات را نیافته اند، لاقط طرح سوالات را شاهد بوده اند. در این گروه امید فرجی هست. اما از میان همه سازمانهای چپ، بجزات میثوان گفت که تنها سازمانی که در حرف و در عمل - و چه گویاست این - متحجرانه ترین (و بخیال خودشان) قاطعانه ترین برخورد را به مخالفی استالین داشته است سازمان پیکار است. این سازمان هر جا که توانسته و رویش رسیده (و "وز" مقدس ترین مقدسات از عناصر اربعه استالین است) از وارد آوردن اتهام، دروغگویی، جعل تاریخ و برخورد غیر کمونیستی خودداری نکرده است. این سازمان اکنون مانند گذشته دموکراتهای انقلابی را با گلوله نمیکشد. این فقط پسک چشمه از شیوه کار استالینی است. بلکه در ایجاد جو سالم، در پش با زدن به اولیه ترین مسائل دموکراتیک و بهره برداری از عقب ماندگی و ابتدائی فرهنگی جامعه بدنیال همان اهداف میگردد. این شیوه های کار همه پسنیده و مجاز هستند زیرا گویا "پیکار" تنها سازمانی است که رسالت رهبری "انقلاب ایران" را بعهده دارد، و تنها سازمانی است که امید زحمتکش ایران و جهان است، و بنابراین با چنین رسالت عظیمی و با اعتقاد به اصل اصیل ماکس و "هدف اصرار کار را توجیه میکنند"، هر چه این سازمان میکند، جمله سکوت.

پیکار شماره ۷۵ بمناسبت اول سپتامبر (سی و یکمین سالگرد پیروزی انقلاب چین) مقاله ای دارد تحت عنوان "پیروزی انقلاب". در این مقاله بوضوح استثنائی مواضع "پیکار" پیرامون بسیاری از مسائل جنبش کمونیستی بیان میشود و بالاخره "پیکاروار" اظهار میگردد که:

"هر کس این واقعیات را انکار کند چه آگاه و چه ناآگاه همزمان با امپریالیستها دشمنی خود را با خلق و پرولتاریای چین نشان میدهد."

با اینهمه و با تمام "ترسی" که این دشنام در وجود ما برانگیخته است، بر آن شدیم که این اتهام را بجان یخریم و رفقا و هواداران پیکار را در مورد مطالبی که ما عنوان میکنیم و مسائلی که تشریفی ارگان بیان میدارد به قضاوت

در میان سازمانهای چپ ایران، کسانی که خود را طرفدار و مبلغ مشی "استالین آموزگار پرولتاریای جهان" بدانند کم نیستند و بنظر میرسد تا زمانیکه فقر فرهنگی انتظار عافیت از قدرتمندان و قلدران را از بین نبرده باشد، این جماعت نامتجانس کماکان بکوشند تا مایل خود را از طریق توسل به "پدر" زورمندی که "جذبه اش" مرغوب کننده و بسیج کننده بود، ارضا کنند. و در این حال چه عجب که از حزب نموده ی خائن، نا سفاک (اکثریت) روبریونیست و محرفان راه کارگر ایضا روبریونیست و بالاخره "پیکار" مسمورا ضد روبریونیست همه و هر یک در تحلیل از مقام استالین با یکدیگر سابقه بگذارند. در جامعه ی عصب اقتاده ای که بورژوازی با اصطلاح لیبرالاش در خفا با آشکار دنبال "تخصیص" مانند رضاخان در چهره ی مدنی میگردد که بیمن ضرب شست زور بازو در جامعه نظم برقرار سازد، در جامعه ای که خرده بورژوازی در اظهار عبودیت و بوکری و غلامی نسبت به ولی و قضا سابقه بگذارند، در جامعه ای که حلقان چند و چندین هزار ساله محال شکوفایی به عنصر دموکراتیک نداده است، بعید نیست و بسیار هم "طبیعی" است که "کمونیستهاش" هم خود را فدای استالین بدانند و در آرزوی ظهور تالی او - و یا بهتر در آرزوی تالی او شدن - روزنماری کنند. اسانهای که هنوز قهر طبقاتی را با خشونت فردی یکی میگیرند، کسانی که افتخار میکنند که دهان مخالفین را با سرب مذاب مهر میکنند، هنوز قراوتند و تا مدت ها نیز فراوان خواهند ماند. در این شگفتی نیست، و همانطور که گفتیم تا آنجا نیز که مربوط به مسائلی نظیر افکار و طلوع انسان متعبد از میان وحش فروناوستانی است "طبیعی" است.

در میان این سازمانها اما، باره ای صرفاً "برحسب وظیفه ی شرعی" کمونیستی، و بعنوان ادای یک فریضه مانند خواندن دو رکعت نماز در سبده دم (و از آنجا که خلف عهد موجب ورود آنها مانی، نظیر "ترویسکیست" بودن و غیره مینود) در مناسبت های ذکر شده در تقویم سازمانی بسرعت تمام، بی غسل و بی وضو دو رکعت نماز صحگاهی را در تحلیل از آموزگار پرولتاریای جهان بجای میآورند و سپس به انجام امور روزمره میپردازند و چه بسا اگر چشمان کتجکاو هم مواظب آنها نباشد از گزاردن همین دو رکعت هم خودداری

عظیم. شاید در این بحث، جواب برخی از نکاتی که در روابط "رهبران" و "توده‌های" سارمانی هست نیز روشن شود، و شاید این نیز معلوم شود که کینه‌توری غیرمقبول رهبران بیکار با سازمان بگفته‌ی آنان "کینه ترونیستی و وحشت کمونیستی" چقدر بر پایه‌ی معیارهای کمونیستی قرار دارد، و بالاخره اس امید را نیز باید داشت که برخی از مطالب این نوشته، علیرغم هاپهوی و دشنام گویی‌ها، بر رهبران همین سازمان موثر افتد. هر چه باشد، و با وجود همه‌ی ایرادهای اناسی که به "بیکار" داریم، این سازمان را بخشی از جنبش کمونیستی ایران میدانیم و مصفدیم که مسائل آن زمینوآمد در مسیر حرکت جنبش کمونیستی بلاتأخیر باشد.

پیروزی انقلاب

برای خواننده‌ی کمونیستی که در، شرایط خفان جمهوری اسلامی میخواهد بداند انقلاب چین چه بود، رمز پیروزی آن کجا بود و علل شکست آن چه، مقاله‌ی بیکار ۷۵ سخنی برای گفتن ندارد. این مقاله از ابتدا تا انتها مرثیه نامه‌ای است بظاهر در مدح مائوتسهدون، میگوئیم بظاهر، و این خاطر آن است که خواننده‌ی دقیق با تراشیدن مقاله بحر مدار معتناساتی شعاردهان برکن و اظهارهای مفلس‌آد و تحلیل آمیز ولی سوانع تعمیرگر- حتی نسبت به شخصت مائو- مطمئناً چیزی از انقلاب و مکانیسم آن تحویل نمیگیرد.

در این مقاله خدائی بنام مائو از نقطه‌ای نامعلوم ظهور میکند، مارکسیسم-لنینیسم را بطور "خلق" بر روابط جامعه‌ی چین منطبق میکند، همه‌ی تحولات چین را سدرتسسی رهبری مینماید و تا زنده است چین را بسوی سوسیالیسم ("گسترش کمونهای دهفانی و تا-حدودی رسد صاحب سنگی") پیش میبرد ولی بمجرد آنکه میبرد جامعه‌ی چین ناگهان براه سرمایه‌داری گناخته میشود و همه‌ی جیانگشیان از امپریالیسمها و "روزیویسمهای روسی" گرفته تا رهبران خود چین و سایر احزاب کمونیست جهان و حتی رفیق آشورخو از مائو روی بزمیگردانند....

پاراگراف فوق یک نعل بی‌معنای سستل و یا تحریف آمیز از نظرات "بیکار" نیست. این پاراگراف بدون کم و کاست مومع این سازمان و تحلیل این سازمان از انقلاب چین است. ما به خواننده‌ی مردد توصیه میکنیم که بیکار این مقاله را بخواند تا سس با اتفاق هم نکاتی از آن را مرور کنیم. و این مرور خاطر را پذیرش مسائلی که چنددهه‌ی پیش واقف شده‌اند نیست. این مرور بظاظر آنست که نشان دهیم تفکر و سبشی این سازمان چیست. درک آن از سوسیالیسم و مکانیسم رشد و گسترش آن چیست، و با چنین درکی، مسائل جامعه‌ی کموسی ایران را چگونه میبیند و ارزیابی میکند.

مسئله‌ی ما مسئله‌ی امروز است نه تاریخ

"بیکار" معتقد است که مشی مائو تنها مشی اصولی درون حزب کمونیست چین بود.

"گذشته از آن حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو با انطباق خلای مارکسیسم-لنینیسم با شرایط چین که کشوری نیمه‌فئودال - نیمه‌مستعمره بود، با تئور و تطبیق تئوری دموکراسی نوین در چین، با کشف تئوری مبارزه‌ی مسلحانه‌ی دراز مدت توده‌ای بیکار راه صرف قدرت سیاسی در این جوامع، نه تنها با مشی راست چین دیسو... به مرزبندی پرداخت، نه تنها با مشی ایورتونیستی "چپ" لی لی سان... به خط‌کشی پرداخت بلکه علاوه دستاورد مسای گرانمایه‌ی در زمینه‌ی استراتژی و تاکتیک برای جنبش کمونیستی جهانی به ارمغان آورد...."

بیمارت دیگر آنچه خود جینی‌ها و نیز "بیکار" آنرا اندیشه مائوتسهدون مینامیدند، تحسینی بود از عماره‌ی جیانگشی مارکسیسم-لنینیسم و دستاوردهایی برای جنبش کمونیستی جهان، چنین باد. اما، از اظهار حیرت زاندا لومف نمی- توانیم. خودداری کنیم هنگامیکه منوجه می‌شویم که بگفته‌ی بیکار:

"رفیق مائو و حزب کمونیست چین... آنرا گونیسم بورژوازی و پرولتاریا را نفی میکردند!!" اگر از هر کمونیستی پرسیده شود که کمونیسم چیست، اگر از هر کسی که بوی از طبقه و مبارزه‌ی طبقاتی برده باشد سؤال شود که بورژوازی و پرولتاریا چه موضعی نسبت به هم دارند... شاید بکنفر نیز پیدا شود که آسا گونیسم بورژوازی و پرولتاریا را نداند، نفی کند یا ندیسمده بگیرد. اما چنان است که این بدیهی ترین بدیهه، بگفته‌ی بیکار در انطباق (یا تکامل) مارکسیسم-لنینیسم توسط "رفیق مائو و حزب کمونیست چین" ندیده گرفته شده بود، "نفی" نده بود و باز بگفته‌ی "بیکار":

"رفیق مائو و حزب کمونیست چین بورژوازی ملی را نیرویی میدانست که اگر به او درست برخورد شود، ممکن است حاضر به پذیرش سوسیالیسم گردد!!" ما از رفقای خواننده میپرسیم که اگر بکنفر درکی تا این حد نازل از مبارزه‌ی طبقاتی، از نظام، و از طبقه داشته باشد با او چه میکنند، حداقل اینست که او را به یاشین ترین سلول مطالعاتی میفرستند. آیا چنین هست یا نه؟ اما برای "بیکار" که نه مارکسیسم-لنینیسم، بلکه "پیروزی" مهم است، چنین نیست. برای بیکار اشکالی ندارد که اگر این فرد مثلاً خطاطی خوب باشد و آکپی های تبلیغاتی سارمانی را روی دیوارها خوب بنویسد و به "پیروزی" سارمان مدد برساند، در این حال با او گفته شود که او مارکسیسم-لنینیسم را "بطور خلای" بکار گرفته است، و اگر این فرد با بورژوازی (ملی!) هم ساخت و ساز کرد باز هم تا زمانی که در خدمت "پیروزی" سارمان است، بر او حرجی نیست.

با اینهمه بیکار "بالین پیاثو بعدل مینشند زیسندرا

وی تلاش کرد ما براه انداختن "کش شخصیت" مائو و مائو پرستی او را مائو را از پرولتاریا و خلق

چین جدا سازد...."

که این خود اظهار فاغلا نه ایست مبنی بر درک استثنای بی "پیکار" از پدیده "کیش شخصیت". (ماثو نیز در اینجا بدرجه ای امام خمینی تسلیم با ارتقاء می باید که گویا شامل از آنچه میگفته باشد "نزد انداختن"!) کیش شخصیت خود بوده است) و بالاخره:

"طرح و اصطلاح "اندیشه ماثو" که بهمنای تکامل مارکسیسم-لنینیسم در عصر ما بشمار می آید... ناشی از پیر بهادادن به نظرات رفیق ماثو و کم بها دادن به نقش مارکسیسم-لنینیسم بود."

در اینجا خواننده باز متحیر میشود که مگر "اندیشه ماثو" منظر "پیکار" انطباق حلق مارکسیسم-لنینیسم بود؟ پس چگونه میتوان به "انطباق خلق" پیر بهاداد و به اصل مطلب-مارکسیسم-لنینیسم-کم بها داد؟ جواب "پیکار" آماده است:

"رفقا (رفقای چینی) درک نکردند که لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم است!"

اشتباه کوچکی است! اما ایراد "پیکار" باین مقاله هم نیست. ایراد اینست که اینها اساسا نفهمیده اند که مارکسیسم-لنینیسم قابل تکامل نیست زیرا که:

"لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم است و عصر ما کماکان عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است."

بنابراین، رفقای چینی نه به لحاظ اینکه "اندیشه ای" که تضاد پرولساریا و بورژوازی را سعی کند را تکامل مارکسیسم-لنینیسم بخواند قابل ملامت هستند، بلکه از این لحاظ اشتباه میکنند که اساسا فکر میکنند مارکسیسم-لنینیسم در عصر امپریالیسم قابل تکامل است!! کاش لنین زنده بود تا میدیدم که با این "سروان" خود چه میکرد!

با چنین درکی از مارکسیسم-لنینیسم، با چنین "سناس" از اندیشه ماثو، "پیکار" این جمارت را هم دارد که بگوید هر کس خبری جز او بگوید "همزمان" امپریالیست است!

با همه اینها، با همه دوگویی ها، سافش گویی ها، مندل گویی ها و... جواب این سؤال نه برای ما و نه هیچ خواننده دیگری روشن شد و آن اینکه آیا بنظر پیکار "اندیشه ماثو" اندیشه ای کمونیستی است یا نه. فعلا سه لی لی مان و جین دوسیو ولین بیائو و سایر "همدستانان امپریالیسم" بجای خود. شما چه میگوئید؟ آیا این نیست که از جواب صریح طفره رفته اید و خیال کرده اید کسی متوجه نشده است؟

بعد از مرگ ماثو

نظر پیکار در مورد ماثو و اندیشه اش را دیدیم. اما از آنجا که از "انطباق خلق" گذشته تا وضع مکتب بارکونی فاصله ای بسیار است لازم باید این فاصله بصورتی پز میشد

و این تنها بطریق "پیکاروار" شدنی بود. خیرتر جدی شد. مطلب قبلی ختم میشود. خیرتر جدی انتخاب میشود بنسبام "بعد از مرگ ماثو". و در اینجا عمیق ترین، عاقلانه ترین و کمونیستی ترین تحلیل ممکن از وقایع چین ارائه میشود:

"بعد از مرگ رفیق ماثو، رهبر کبیر خلق چین، و بعد از تصفیه حامیین مش. مارکسیستی از حزب، دارو دسته ای ضدانقلابی تنگ - هوا بر حزب کمونیست چین حاکم شده و این کشور را براه سرمایه داری گشاده است...."

آیا میتوان موهن تر از این با خواننده سخن گفت؟ آیا حتی اطفال دبستانی نیز این "توضیح" را قبول میکنند؟ "پیکار" چه کسانی را مخاطب دارد؟ ما نیز میدانیم که سطح جنش کمونیستی نازل است. اما باین ناولی؟ "پیکار" با کسانی که چنین "تحلیلهایی" را میپذیرند چه کار میخواهند بکنند. بحر نوشتن شعار و بازکردن اعلامیه های سازمانهای دیگر؟ بهر حال "پیکار" مدعی است که:

"لشواتوچی و تنگ شیاوشینگ و هواکونگ... باز جمعه رهروان مرند سرمایه داری سودند که طی انقلاب فر- هنگی مورد تصفیه قرار گرفتند."

و ایسان:

"پس از مرگ رفیق ماثو... قدرت را قبضه کرده و به سرکوب کمونیستها پرداختند."

و بالاخره

"چین سوسیالیستی را به چین سرمایه داری تبدیل نمودند."

در اینجا از ذکر این نکته میگذریم که "پیکار" محبوسیت خاطر دید خاص خود که بعدا بآن خواهیم پرداخت راست و انکار دروغ بگوید و هواکونگ را جز تصفیه شده های انقلاب فرهنگی بگذارد. چنین نبود. جناب ایشان گساره ماثو و رئیس سازمان امنیت چین بود. و تصفیه هم شد. و باز از این مقاله نیز بگذریم که از جناب تنگ شیاوشینگ در زمان حیات ماثو اعلامیه حیثیت شد و نه بعد از مرگ او. لشواتوچی هم که مرحوم شد. معلوم نیست از اینها کدام یک بعد از مرگ ماثو قدرت رسیدند. اما اینها مهم نیست. مهم اینست که یک انسان ذہنخور میخواهد بداند که بر فرض آنکه مطابق ادعا های دروغی "پیکار" اینها بعد از مرگ ماثو بقدرت رسیده اند که تذکره بدهند؟ چه شد که "زرگترین حزب کمونیست دنیا" را باین سل و نادگی عوض کردند. و آنرا به "حزب بورژوا- رویزونیست تبدیل نمودند" چه آسان است تغییر ماهیت طبقاتی یک حزب! چه زرنگند "رهروان مرند سرمایه داری" و قدر خنک "کمونیستها". این باید مرند:

"حزب کمونیست را به حزب بورژوا رویزونیست و چین سوسیالیستی را به چین سرمایه داری تبدیل نمودند"

بگذار صد گل بشکند

"پیکار" طعیر غم تحریف تاریخ و دروغ گویی، علیرغم آنکه

نیستید. و در همین روال بدنبال کسانی هستید که سطح فکرشان بدرجه‌ای باشد که "بتی" از شما بسازند تا فادرنه حرکت مانشند. اما میدانید - و اگر نمیدانید خواهید فهمید - که با همه‌ی عقب‌ماندگی‌های فرهنگی، بت‌پرستی آینده‌ای نخواهد داشت. شما بهبوده میکوشید رویسه‌ی استالینیستی خود را با امپریالیست خواندن مائو توجیه کنید. هر دیشموری از شما خواهد پرسید که آیا نتیجه‌ی کار استالین بهتر از مائو بود؟ چنان‌تان را بسوی "سوسیال امپریالیسم روس" (که به آن نیز خواهیم پرداخت) باز کنید.

توضیح غیرمنتظره

"پیکار" که در بت استالین و بت مائو آینده‌ی خود را جستجو میکند، "توضیح" حملات رهبری کنونی شوروی و رهبران کنونی چین به مائو، را در نز "لانه کردن رویزیونیستها" جستجو میکند که گویا بعد از مرگ استالین و مرگ مائو، "سوسیالیسم را به سرمایه‌داری تبدیل نمودند" (!!) در یک مورد احساس‌ننگی نفس‌نگران کشنده‌ای میکند. و چون این رهبر هنوز نمرده که مسائل را با مرگ او توضیح دهد به‌تر حدیدی در عالم تحلیل مارکسیستی دبت می‌یابد. و آن‌تر "غیر منتظره" است.

توضیح آنکه "رفیق انور خوجه" در سن ۷۲ سالگی در کمال صحت مزاج است. هیچ نفیرو بعدیلی هم در سالهای اخیر در آلبانی صورت نگرفته است. اوضاع آرام و بیسی دمخفه در جامعه‌ی آلبانی - سوسیالیستی آلبانی به پیشرفت است. هیچ باندی پیدا نشده و سالهای سال است که نفس‌کشی جرات‌آبراز وجود پیدا نکرده است. با اینحال اگر توضیح حملات شوروی به مائو با بدیده‌ی خروچفیسیم داده می‌شود و اگر توضیح حملات چین به مائو با پدیدشده‌ی هواکوفنگسیم شبیه می‌شود، توضیح حملات رفیق انورخوجه به مائو به‌دهی پدیدهی نوظهوری بنام "غیر منتظره ایسم" می‌افتد. پیکار می‌پویید:

"اما آنچه غیرمنتظره و تاسف‌آور است موضوعی - انحرافی حزب کار آلبانی و رفیق انورخوجه است... رفقای آلبانی که تا دیروز از رفیق مائو بعنوان "مارکسیست لنینیست کبیر" نام می‌بردند... امروزه ناگهان (تا کبدارماست) کلیه‌ی دستاوردهای حزب کمونیست چین، انقلاب چین و رفیق مائو را بزیمر سؤال میکنند:"

"غیر منتظره"، "تاسف‌آور"، "ناگهان". این "توضیح" بیکار است در مورد حملات "رفیق انورخوجه" به "رفیق مائو". بدون تردید از این عمیق‌تر، کمونیستی‌تر و همه‌جانبه‌تر سخن گفتن از جمله معاللات است.

رفقای عربز! هیچگاه بفکر شما حطور کرده است که "رفیق انورخوجه" دیروز نیز که از "مارکسیست - لنینیست کبیر" بودن رفیق مائو سخن میگفت دروغ میگفته است؟ آیا

تصور میکند مردم آنقدر نادان هستند که راست‌روییهای چین را در زمان حیات مائو فراموش کرده‌اند، علیرغم آنکه رهبر و بانکویی جدا هزار (میلیونها!) چینی را دراستقبال از بانو فرج از خاطر میبرد، علیرغم آنکه خیانت‌های بی نظیر لاس‌زدن با رژیم مارکوس و شاه و سلطان قابوس و نیکسون را در زمان مائو نادیده میگیرد، علیرغم آنکه به‌شدت به جنبشهای کمونیستی و انقلابی جهان را ایفاء در زمان قدرت مائو ندیده میگیرد، معهذا میدانند که خواننده لاف‌ل از خود خواهد پرسید این "دارودسته‌ی فداانقلابی" - که به روایت بیکار بعد از مرگ مائو چنین جنایاتی کردند... از کجا پیدا شدند؟ این سؤال که بهر حال سؤال واردی است، سؤالی ابتدایی و اساسی است، جواب خود را در هر گزایشی به طریقی می‌یابد. جواب یک استالینیست این است که اینها از کشته شدن دررفته بودند، بطریقی که کسی آنها را نبیند فایم شده بودند ("لانه کرده بودند") و راه حل هم این بود - و گاشده بود که بیشتر میکشند. "پیکار" در راستای تمام عبارات سالیبی، چنین می‌اندیشد و تحجب‌آور نیست که می‌بینیم در تنها موردی که بخود اجازه‌ی استفاده از متی مائو را میدهد در همینجاست. بنظر "پیکار" شعار "بگذار صد گل بشکفت، و صد اندیشه بیان گردد" رفیق مائو یک "انحراف لیبرالیستی" بود که:

"راه را برای نفوذ و سوءه‌ی رویزیونیستها و ابورتونیستها باز گذاشت تا آنجا که بعد از مرگ رفیق مائو باند تنگ‌شیا ثوپینگ و هواکوفنگ‌کسه در درون حزب لانه کرده بودند قدرت را قبضه کرده و به سرکوب کمونیستها پرداختند."

یک استالینیست چر این نمی‌اندیشد. ولی اگر از همین فرد رسیده بود که چرا "موزکار کبیر پرولتارها" که نه تنها چنین "انحراف لیبرالیستی" نداشت بلکه از انور بام هم اجتناده و نفس‌کشی باقی نگذاشت نیز پس از مرگ (!) شاهد همین پدیده در حزب کمونیست شوروی شد، نمیدانیم جواب چر سی جوانی، چر استبدال چه خواهد بود. ما می‌گذریم از تجربیات و دروغهایی که در همین عبارت هست. می‌گذریم از آنکه "بگذار صد گل بشکفت..." نیز دوران قبل از انقلاب فرهنگی بود و در زمان انقلاب فرهنگی بگفته‌ی خود شما:

"کاردهای سرخ تحت رهبری کمیته‌ی مرکزی و سخن‌رفیق مائو به سندهای قدرت بورژوازی حمله کرد... و تعداد به‌شماری از مسئولین حزبی و دولتی مسورد نمفیه قرار گرفتند."

می‌بینید که حتی برای این توجیه استالینیستی هم محتاج دروغگویی و حمل و تحریف هستید. می‌بینید که مسائل دوران نگذار صد گل بشکفت... را میخواهید با یک حرف راست "و" به بعد از مرگ مائو بچسباید. مجبورید دروغ بگویند و تحریف کنید، چرا؟ برای اینکه استالینیست هستید. برای اینکه گفتن حقیقت بشف شما و نزهت‌سای انحرافی و التقاتشان نیست. آسمان و زمین را بهم می‌افید چون شما مت‌برخورد به حقیقت را ندارید. شما بت‌هایی برای خود ساخته‌اید که بدون آنها قادر به حرکت

رژیم جمهوری اسلامی بر سر دوراهی

"فکر میکنم امریکا شرایط امام (برای آزادی گروه گانها) را بپذیرد."

(که البته این جمله در روزنامه‌های ایرانی درج نشد) و بلافاصله پاسخ شنید که امریکا سه شرط را تقاضا می‌پذیرد. داستان زمانی کاملتر گردید که موضوع قطعات یدکی سلاحها، که ایران بولشان را به امریکا پرداخته ولی بعزت گروگانگیری آنها را دریافت نداشته است، در محاسبه‌های رایجی، هاشمی رفسنجانی و خطبه‌ی نماز جمعه‌ی خامنه‌ای بصورت گلایه مطرح شد. و باز پاسخ امریکا این بود که قطعات یدکی بعد از آزادی گروگانها تحویل خواهد شد. این پاسخی بود که به گفته‌ی رادیوی صدای (امیرالایم) امریکا ایران از انگلستان و کشورهای دیگر نیز دریافت داشته‌است. به این ترتیب بنظر می‌رسد که جنگ با عراق، بهانه‌ی زمینه‌ی مناسب‌تری برای خلاص شدن از شر گروگانها، برای رژیم جمهوری اسلامی فراهم کرده است. بزعم رادیوی بی بی سی "برغم امتناع رجایی، وی مایل بوده و البدهایم بعنوان حکم بین او و واشنگتن وارد شود." حتماً این ساله نیز زمانی طرح شده که آقای رجایی خطاب به والدتها گفته است:

"شاید شما ناچار به تغییر اساسی تشکلات خود باشید!"

طولانی شدن جنگ و نیاز جمهوری اسلامی به قطعات یدکی برای ماشین جنگی خود و یکه‌تاز شدن نسبی حزب جمهوری اسلامی در عرصه‌ی قوای سه‌گانه، حزب را به عرافت انداخته است که گریبان خود را از جنگ ساله‌ی گروگانها خلاص کند و همانطور که قبلاً نیز گفته‌ایم نقش این وسیله برای حزب به پایان رسیده است و اکنون وقت آنست که کاشته‌ها را درو کند. بنابراین بی جهت نیست که آقای رجایی به نماینده‌ی یکی از کشورهای اسلامی در سازمان ملل میگوید گروگانها در عرض هفته‌ی آینده آزاد خواهند شد (البته با تکذیب ساله از طرف ایران، معطوم نشد کدامیک از دو مسلمانی آقای رجایی و یا نماینده‌ی کشور اسلام، دروغ گفته‌اند!) و کیسینجر هم لابد از ساله‌ای مطلع است که پیش‌بینی کرد گروگانها قبل از انتخابات (۱۳ آبان) امریکا آزاد خواهند شد.

در این میان نظر برخی دیگر از معافان "نه شرقی، نه غربی" نیز قابل توجه است. کیهان شنبه سوم آبان در

ما در رهائی ۴۲، در مقاله‌ای تحت عنوان "جرا شیخ علیخان نمی‌بخشد؟ در آستانه‌ی آزادی گروگانها" گفتیم که ابواللہ حمیدی بر بیهوشی و بنی صدیقیندسی کرده و جواب نامه‌ی ماسکی به رجایی را در پیام خود خطاب به زائران بیت‌الله الحرام داده است. در همانجا نیز گفتیم که از چهار شرط تعیین شده توسط وی برای آزادی گروگانها سه شرط میتوانستند اتمام‌مورد پذیرش امریکا و افغانستان شده و شرط چهارم یعنی بازگرداندن دارایی‌های شاه نیز مشکلی نخواهد بود و منطقاً آزادی گروگانها را بالتسبیه قریب‌الوصول دانستیم.

اکنون بنظر می‌رسد که ساله‌ی آزادی گروگانهای امریکایی وارد مرحله‌ی جدیدتری نده‌است. مسافرت رجایی به سیویورگ (که حتی شهریار روحانی سردبیر کیهان و داماد دکتر یزدی نیز از غیر منظره بودن آن منعکس کرد!) بر عمل مباحثات جدیدی درباره‌ی گروگانها و آزادی آنها را گشوده است. البته روشن است که به یمن مخفی بودن سیاست رژیم جمهوری اسلامی، جوانبی از این قضیه در مورد واقعیت آنچه در نیویورک اتفاق افتاده، در آینده آشکار خواهند شد، ولی با مشاهده‌ی شواهد متعدد میتوان به یقین عظیمی از واقعیت هم اکنون پی برد.

آنچه مسلم است اینست که بعد از بازگشت رجایی، آدموند ماسکی، وزیر خارجه‌ی امریکا طی نطقی در روز دوشنبه‌ی گذشته ضمن ادعای بیطرفی در جنگ ایران و عراق سبب به تجزیه‌ی ایران ایران نگرانی کرد و گفت: "تمامیت ارضی ایران با تجاوز عراق در خطر قرار گرفته است... دولت امریکا عراق را مستحق قبول آغاز جنگ و مخالفت با ایران قلمداد نمیکند."

در پی این امر کارتر نیز اظهار داشت: "ایرانی متحد و نیرومند منبع منافع ملی امریکا است."

نتیجی ندارد! کارتر حتماً نمیداند که رژیم جمهوری اسلامی علیه امیرالایم امریکا مبارزه میکند! این ایسراز نگرانها چندین بار در طول هفته توسط مقامات مختلف امریکایی و افرادی نظیر روزنمکی و غیره تکرار شد. اگر اینگونه بیانات در ابتدا بنمورد بنظر میرسیدند، بماحضه‌ی مطبوعاتی چهارشنبه‌ی آقای رجایی به ایها مات پایان داد. وی گفت:

تفسیری صحیح عنوان "مجلس و گروگانها" بعد از شرح سند مرسوم، جمیع «جاسوسها» و «شیطان بزرگ» و «سوسایا دمگرا» آنها را میدارد:

"کاربر رئیس جمهور فعلی آمریکا بمطرح میرسد برای بروری در انتخابات ریاست جمهوری شروط ایران را بپذیرد... مسأله‌ی مهم در اینجاست که مطرح کردن (خواسته) آزاد کردن مسأله‌ی گروگانها قبل از انتخاب ریاست جمهوری منافع و عواید برای ایران در بر خواهد داشت که بعد از انتخابات این اقبال دیگر برای ایران نخواهد بود... و بنا بر این به خواست صیونیست‌ها برای حل نشدن این مسأله در آینده برای مسئولین مشکلاتی در بر خواهد داشت."

مفهوم این کلیات بسیار روشن و آشکار است و در ترجمه به فارسی بلیس عبارت زیر بدست خواهد آمد: گروگانها را باید قبل از انتخابات آزاد کرد تا کاربر پیروز شود، منافع و عواید این مسأله برای ایران قطعات بدگی، با آن نخرم و غیره خواهد بود. اگر اینکار انجام نشود مواجهه با بیگانی کار حتمی است.

اللہ اعلم! حتماً آقای پردی بخترو میدانند. در هر حال دوسبستان، آقای نظریاده نیز در مصاحبه با تلویزیون ژان از آمریکا چنین خواسته‌اند که به کاربر رای دهم و تا بعد عکس العمل منعی خاطر در حالت در امور داخلی آمریکا شده‌اند. آیا لازمست سوال کنیم آقای دکتر پردی که دلیل دادن با سیورب آمریکا و اجتناب از انتخاب کردن در انتخابات آمریکا است چه کسی رای خواهد داد؟

حزب جمهوری اسلامی هم بر خلاف هیاهویی که به هنگام اشغال مغرب و تلاشهای فطرنه و بنی صدر برای آزادی گروگانها برای امدادها بود، استروها در اینباره دیگر اظهار نظر نمی‌کند و می‌داند مورد را به نمایندگانشان "مردم" یعنی اعضای خود در مجلس واگذار کرده است.

بهر صورت در اذاعه‌ی سناریو "مجلس شورای اسلامی" سر بحث راجع به مسأله‌ی گروگانها را روز یکشنبه (۴ آذر) آغاز کرد. بعد از صحبتها و مابورهای مختلف، طرح غرض غنی بودن جلسه مطرح شد و مطلق سوری (یکی از هدف عمده حزب جمهوری اسلامی که کمیسیون ویژه‌ی گروگانهای مجلس را تشکیل میدهد) در مواضع با آن گفت: «علت این پیشنهاد اینست که...» نگارش هستند که بر تصمیم گیری نمایندگان تأثیر خواهند گذاشت. ولی طرح آنها در جلسه‌ی علنی... برای خبرگاران و مردم در حال حاضر صمیم نیست... انتقال سمیع دفتی سخن مستقیم مذاکرات مجلس... حال پیش بینی است که چه نگاهی را آقایان حزب جمهوری اسلامی قصد دارند از مردم محقق کنند. زیاد مشکل نیست: امکان پیروزی رنگان بر کاربر؟ خرمی قطعات بدگی؟ خصم تحریم افشا؟ و شاید همه‌ی آنها. بنا به گزارش خبرگزاری فرانسه بهنگام خروج نمایندگان از مجلس، یکی از آنها گفت: است و شروط امام در گزارش کمیسیون ویژه منظور شده ولی

شروط عذرخواهی ترار داده شده است. همچنین پیشنهاد خروج تمام نیروهای آمریکا از خلیج فارس بعنوان یک شرط، غیر واقع بینانه توصیف شده و رد شد. یعنی اینکه آقایان صحت طرح شرایطی را دارند که از پذیرش شدتشان مطمئن باشند و بتوانند گروگانها را آزاد کنند. به این وسیله با یک شهر دو شان خواهند زد. هم آمریکا "تسلیم" شده و شرایط جمهوری اسلامی را خواهد پذیرفت و هم آقایان از شر "مراجعه" صد امیربالیستی توده‌ها خلاص خواهند شد.

بنا بر این نظر میرسد که بار هم وحدت کلمه در میان "تمام" افتار از "لیبرالها"ی نهضت آزادی که از اول هم مخالف گروگانگیری بودند و "بی صدر" گرفته تا فالانها حزب جمهوری اسلامی بوجود آمده است، علیرغم اینکه حزب جمهوری اسلامی این گام را نیز با اداهای "مسند امیربالیستی" سرانجام برآید.

امام حجاجی محلی... حیات حاکمه هنوز برای یک مشکل راه حلی نیافته‌اند و آن احصای فدای امیربالیستی توده‌ها است که در بکمال گذشته با مسأله‌ی گروگان گیری سرگرم نگذاشته شده‌اند. این امر باید تنها مانع باشد که بر سر راه سازش کامل آقایان با سبطان بزرگ قرار گرفته است.

آنچه اکنون مهم است، اینست که ادعاهای رژیم جمهوری اسلامی در سارزه علیه امیربالیسم با استعداده‌ارواغیات عملکرد آنان در وسیعترین سطح ممکن اضاء گردد. باید به سوده‌ها نشان داد که هدف از گروگانگیری بیش از اینکه قدم در جهت فتح نمود امیربالیسم باشد، اعدام درجهب نصفه حسابهای گروهی بی حاجتهای مختلف حاکمه بوده است. باید به سوده‌ها نشان داد که فقط و فقط کمونیستها بگیرسیرین دشمنان سرمایه‌داری هستند و سعادت بشریت در گرو پیروزی کمونیسم است.

ادامه دارد

نقدی بر نظرات... جنس چیزی غیرممکن است؟ اما این محترکویی هانمیوانسته ب. طر "کمکهای فریادتنی" البته برادرانه بوده باشد؟ آیا "میران" کثیر و معیر بودن می‌توانسته نه در محاسن سل مارکسیست-لنینیستی بلکه در میران نقدیهی ارسالی بوده باشد؟ آیا "رفیق انورخوچه" که اکنون به مسراج رفیقینی ما شو هم خرده می‌گردد؟ اور ندارد؟ اگر نه، بگویند شما نمایان بدهم) نمیتواند فرصت طلبی بوده باشد که منافعی ملی، خودش را باسم مارکسیسم-لنینیسم غالب می‌کند. میکند؟ آیا هنوز معتقدید هر کس با شما موافق نیست با امیربالیست‌هاست؟ "رفیق" انورخوچه را چه میکنند؟ و این همه بناشاد راجه‌ماشی میخواهید حل کنید؟ ●



خدمت اجباری در سپاه پاسداران

میکنند "اکثر کارهای بسیج توسط سپاه پاسداران انجام میشود"، یعنی اینکه چون مردم از سپاه پاسداران دل خوشی ندارند ناچاراً رهبران رژیم به کمک جدیدی متوسل شده‌اند و حالا نیز سعی دارند که کنترل مساله از دست خود آنها خارج نشود.

بهر جهت طی همین بحث در مجلس یکی از باصلاح نمایندگان بنام دکتر روحانی میگوید:

"همانطوریکه ارتش و شهربانی میتوانند سربازگیری نمایند و از زاندارمری تحویل بگیرند، این ماده‌ی واحد به سپاه اجازه میدهد که افراد مورد نیاز خود را طبق ضوابط خودش انتخاب نماید و پس از طی دوره‌ی سربازی به او برگ‌پایان خدمت بدهد."

سپاه پاسداران بخاطر ادامه‌ی حیات خود بآنجا رسیده است که باید برای "دفاع به درون"

میبهرند: "شما خرابکار هستید"، "شما کمونیست هستید"، "شما باادولست مخالف هستید"، "شما با اسلام مخالف هستید"، "شما تحریک میکنید"، و ... این باعث شد که گروه‌های بزرگی از اینان یا خودسپاه پاسداران را ترک کنند و یا بعطت مخالفت و اعتراض بر علیه اعمال فاشیستی تصفیه شوند. استقبال از سپاه پاسداران به درجه‌ای تقلیل یافته که در اوج جنگ با عراق، که رژیم جمهوری اسلامی، احساسات تودل و وسیعی از مردم را تحریک کرده است، سپاه پاسداران قادر به بسیج نیرو نیست و اینبار جریان‌ی بنام بسیج مستضعفان رشد میکند و مثل رقبایی در مقابل سپاه قرار میگیرد. این مساله تا آنجا حساسیت سردمداران حکومت را برانگیخته که بلافاصله در مجلس مساله‌ی کنترل بسیج مستضعفان توسط سپاه پاسداران را مطرح میکنند و حتی معادخواه یکی از رهبران دست دوم حزب جمهوری اسلامی مطرح

به‌شبه ۱۶ مه‌زماه "مجلس شورای اسلامی" طرحی را مورد بحث قرار داد که بر اساس آن خدمت اجباری پرسنل وظیفه در سپاه پاسداران نیز انجام خواهد شد. و سپاه پاسداران میتواند تعداد مورد نیاز خود را از میان مشمولین سربازی استخدام کند.

بیاد نیاوریم بعد از پیروزی قیام را که دسته دسته از جوانان با شور و شوق به سپاه پاسداران روی می‌آوردند باین امید که بقایای ضد انقلابیون و ساواکیها را سرکوب کرده و از انقلاب دفاع کنند. ولی بتدریج با گذشت زمان دولت سرمایه‌داری نیز ماهیت خود را به عیان به نمایش گذاشت و از سپاه پاسداران نیز بعنوان یکی از نهادهای سرکوبگر در خدمت خود بهره گرفت. بدین ترتیب سپاه پاسداران در دفاع از حکومت سرمایه‌داران، سیاست سرکوب و خفقان را در برنامه‌ی کار خود قرار داد. اعتصابات کارگری به گلوله بسته شدند، خلق کرد مورد هجوم مفلول وار قرار گرفت، روزنامه‌های آزاد بسته شدند، دانشجویان انقلابی ترور و دانشگاهها که همواره سنگسرها را بشمار میرفتند مانند دوران شاه مورد هجوم و سرکوب قرار گرفتند (شاه کم‌اندو میفرستاد، رژیم جمهوری اسلامی پاسداران را فرستاد) ... و در تمام این اعمال سپاه پاسداران وظیفه‌ی سرکوب هر گونه اعتراض و مخالفتی را بعهده داشت.

باین ترتیب بود که همان جوانانی که علیه کماندوهای شاه ایستادگی کرده بودند، همانهایی که در مقابل ارتش مقاومت کرده و با کواکتل مولوتف به رگبار یوزی، پاسخ گفته بودند، جوانانی که ضرب و شتم ساواک و شکنجه‌گران ساواک را مشاهده کرده بودند، ناگهان خود را در همان نقش یافتند. همان جوانان، اینبار میباید اعمال کماندوهای شاه و مامورین ساواک را تکرار میکردند. و باز هم باید همان توجیهات رژیم شاه را بکار

کمکهای مالی دریافت شده

الف	ر	ص	ه
۱۰۵۴۵	۱۰۱۳۲	۲۰۰۰	۶۰۰
ب	۵۲۲۶	ف	۱۱۱۱
۳۵۰۰	۵۷۱۱	۸۴۱۷	
پ	۱۰۱۳۲	۱۰۰۰	
۴۰۰	۱۱۷۳	گ	
۴۰۰۳	س	۱۰۰۰	
ت	۳۰۷۶۲	م	
۸۷۰	۷۰۱۰۰	۱۱۲۱	
د	۸۰۱۰۰	۲۴۳۳	
۱۰۱۷۹	ش	۱۹۳۴	
۲۵۱۰۱	۳۶۱۱	۱۰۲۰۰	
		۲۰۰۰	

بدون کد : ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰

هواداران سازمان در انگلستان ۲۲۰۰۰۰ ریال
 هواداران سازمان در سوئد ۲۷۰۰۰ ریال
 هواداران سازمان در آلمان غربی ۱۰۰۰۰۰ ریال

نکاتی پیرامون استراتژی نوین امپریالیسم در منطقه

دهه‌ی ۱۹۷۰ دوران دکترین نیکسون و نخستین تجربه از سیاست‌های منطقه‌ای امپریالیسم است که در چهارچوب آن حضور نامرئی و منافع دراز مدت امپریالیسم امریکا توأم با تضمین و تأمین میشد. در این سالها یک جایگزینی آرام صورت گرفت. بدین ترتیب که در کلیه نقاط جهان و از جمله در منطقه‌ی حساس خلیج فارس خلاء ناشی از خروج نیروهای انگلیسی توسط نیروهای تازه نفس و پر قدرت امریکایی پر میشد. لیکن این جایگزینی بر خلاف گذشته دربرتوسیات تازه و در شکل جدیدی صورت تحقق بخود میگرفت. امپریالیسم امریکا اینبار حضور مستقیم انگلستان را از طریق تقویت همه جانبه دست‌نشانندگان منطقه‌ای خود و زیر لوای دکترین نیکسون جایگزین میکرد. درست بر اساس همین طرح بود که برنامه "وینتامیزه کردن" جنگ در ویتنام به مرحله‌ی اجرا درآمد و شاه ایران به ژاندارمی و سک پاسبان منافع امپریالیسم در منطقه‌ی خلیج فارس منصوب شده و "ارتقاء" مقام یافت. در این ارتباط برنامه‌های میلیتاریستی شاه و افزایش مداخلات نفتی ایران، کمپانیها و انحصارات صنعتی - نظامی و نیز کارته‌سبیل بین الملل نفت را بسیار زیاد متمتع ساخت و در عین حال وابستگی سیاسی رژیم شاه با این دو جناح پیش از پیش افزایش یافت. جنگ تجاوزکارانه‌ی رژیم شاه در عمان، تصرف جزیره‌ی مشرف بر دهانه‌ی خلیج و... همگی جنبه‌هایی از نقش‌نویسی رژیم سرنگون شده‌ی شاه را در ارتباط با دکترین نیکسون نشان میدهند. در عین حال امریکا، از تقویت نیروهای خود در آبهای اقیانوس هند غافل نبود و خروج تدریجی

انگلستان از این منطقه را با اجازه کردن جزیره‌ی دیگوگارسیا از انگلستان، اجازه‌ی استفاده از بندرگناه در بحرین و در اختیار گرفتن جزیره‌ی مسیر از عمان، تا حدودی جبران کرد.

چرا رژیم شاه و نه عراق ژاندارم منطقه شد. دلایل متعددی از جمله وابستگی و سرپرستی شدید رژیم شاه به امپریالیسم امریکا، امکانات و پتانسیل‌های بیشتر اقتصادی - صنعتی ایران در مقایسه با عراق، کثرت جمعیت و توانایی‌های گسترده‌ی نظامی ایران، نقش ژاندارم‌گری را نصب‌شاه بحال رژیم بعثی عراق کرد. علاوه عوامسل مهم دیگری چون مناسبات خاص عراق با شوروی و تمایل آن این کشور به "بلوک شرق"، امریکا را از هرگونه محاسبات خوشبینانه در ارتباط با عراق برحذر میداشت. کشورهای مجاور خلیج از جمله عربستان سعودی نیز ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند امکانات خود را جهت اجرای نقش جدید منطقه‌ای بکار گیرند و در ضمن عربی بودن هم‌این کشورها، با توجه به تضادهای شدید موجود بین اعراب و اسرائیل، امریکا را از تقویت‌زیاده از حد این کشورها که برای ایفای رل منطقه‌ای لازم بود، منع میکرد. البته عراق به هیچ روی از این وضع راضی نبود. عراق و "رادیکالیسم" کاذب آن که از سالها پیش رویای کسب هژمونی در جهان غرب و سیادت در خلیج را در سر داشت، با واقعیت یافتن نقش ژاندارمی منطقه از جانب ایران روبرو شد و ایمن ساله خود این رژیم را در تضاد بیشتری با رژیم شاه قرار میداد. تصرف جزیره‌ی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی در دوران ژاندارمی شاه و انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ با عراق چیزی جز بیان بلامنازع شدن نقش سرکردگی رژیم ایران در منطقه، علیرغم تمایل عراق نبود. لیکن شکستهای دکترین نیکسون در سایر نقاط جهان، امپریالیسم امریکا را به ارزیابی‌های مجددی از موقعیت جهانی خود و سیاست‌های تازه‌ای که میبایست با شرایط تازه منطبق باشد کشاند. در واقع میتوان گفت که پیروزی انقلاب ویتنام در سال ۱۹۷۵ نقطه‌ی آغاز شکست دکترین نیکسون، و سرنگونی رژیم سلطنتی در ایران در سال ۱۹۷۸ نقطه‌ی پایان آن استراتژی امپریالیستی است که برای حفظ منافع دراز مدت خود و بمنظور اجتناب از مواجهه مستقیم با نیروهای انقلابی و متمرقی کشورهای جهان، سیاست حضور غیرمستقیم و تقویت رژیم‌های ارتجاعی دنیا را اتخاذ نموده بود. دکترین کارتر در واقع پاسخی به نیازهای سرمایه‌داری جهانی در دهه‌ی ۱۹۸۰ و حاصل جمع‌بندی از تجربیات تلخ گذشته سیاست‌های گذشته‌ی امپریالیسم در سراسر جهان است. این سیاست به اشکال مختلف در نقاط استراتژیک و حساس جهان به مرحله‌ی اجرا گذارده میشود، لیکن اصلی‌ترین مشخصه‌ی آن در همه جا حضور مستقیم نیروهای نظامی امپریالیسم جهت:

- ۱- حفاظت از منافع و مصالح استراتژیک و حیاتی امپریالیسم
- ۲- پشتیبانی همه جانبه از متحدین و دستیاران منطقه‌ای
- ۳- سرکوب انقلاب و نیروهای متمرقی و آزادیبخش در نقاط مختلف جهان میباشد.

امریکا و بنویزه کارتل جهانی نفت، مسالهی کمبود مواد سوختی ناشی از کاهش صادرات نفت ایران و عراق را محور تبلیغات خود قرار داده و حضور نیروهای دریایی خود در خلیج را ضامن عبور کشتیها از تنگهی هرمز تلقی می کند. در واقع بهانه ای بیش نیست. اولاً کشورهای سرمایه داری غرب بیژای ماهها مقادیر معنناهی ذخیره نفتی دارند و در صورت بسته شدن احتمالی تنگهی هرمز مشکلی برای آنها ایجاد نخواهد شد. مثلاً فقط در ماه سپتامبر ذخائر نفتی امریکا ۱۲/۲ درصد بیشتر از مقدار آن در سال گذشته بوده و واردات نفت خام این کشور ۲۲/۸ درصد کاهش یافته است. ثانیاً افزایش صادرات نفتی چهار کشور عربستان سعودی، کویت، قطر و امارات متحده عربی بهر حال کاهش فعلی صادرات نفت ایران و عراق را تا حدود زیادی جبران خواهد کرد. و در ضمن ایران نیز بذلیل محدودیت های تکنیکی نه می خواهد و نه میتواند که از طرق دیگر اقدام کرده و مثلاً تنگه را مین گذاری و یا معاصره دریایی پیسی کند. پس می بینیم که نکات فوق نمیتواند دلایل واقعی گسترده شدن حضور مستقیم نیروهای امیربالیسم در منطقه خلیج باشند. جنگ ایران و عراق یک مسئله دیگری را نیز ثابت کرد و آن بیهوده بودن کوششهای عراق برای کسب هژمونی در خلیج فارس و احراز نقش گذشته رژیم شاه در منطقه بود. جنگ بروسی رویاهای دیرینه رژیم صدام حسین را در کسب وجهه و اعتبار برباد داد و ثابت کرد که هیچیک از نیروها منطقه توانایی و قابلیت های لازم را برای کنترل خلیج فارس و تضمین منافع دراز مدت امیربالیسم ندارند و اساساً نمیتوانند هم چون گذشته تکیه گاه و عامل مطمئن جهت اجرای سیاستهای امیربالیستی در این نقطه حساس و پر اهمیت جهان باشند.

رفقای هوادار! هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد.
کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

بدلیل تصمیم چاپربر کمکهای مالی در شریک رهائی، ارشام هواداران سازمان می خواهیم که به همراه کمک مالی، یک عدد و حرف اول اسم کمک کننده را نیز دریافت کرده و به مسئولین سازمان برسانند. مجموع رقم کمک شده به ریال و عدد کند به ترتیب حروف الفباء در شماره های آینده رهائی بجا خواهد رسید.

آشکارترین و بارزترین تبلور عملی استراتژی جدید امیربالیسم، در منطقه خاورمیانه و بخصوص از خلال جنگ ایران و عراق متجود میگردد. جنگ اخیر ایران و عراق بحوبی نشان داد که امیربالیسم و بنویزه امیربالیسم امریکا دیگر خطر و فایده "تاگوار" گذشته در خاورمیانه و از جمله بیامدهای مربوط به انقلاب سیاسی ایران و بی ثباتی ناشی از آن در خاورمیانه را تحمل نخواهد کرد. امیربالیسم جهانی و در رأس آن امریکا امروز بیش از هر زمان دیگر مصمم به حفاظت از منافع استراتژیک خود در همه جای دنیا توسط نیروهای مطمئن خود میباشد. تجهیز نیروی "بازدارنده" ۲۵۰۰۰۰ نفری با تحرک فوق العاده برای یورش بر منطقه جهان که لازم است، ایجاد پایگاههای نظامی جدید در بسیاری از نقاط جهان و بنویزه در مصر، سومالی، کنیا و عمان و بسیج نیروی دریایی عظیم خود در نزدیکی دریای عمان و خلیج فارس برای اقامت داریم در این منطقه همگی بخشهایی از این استراتژی جدید میباشد. با گسترش جنگ ایران و عراق، امریکا زیر پوشش حفظ "منافع حیاتی" خود با کمک متحدینش مداخلای مستقیم در منطقه را به ابعاد تازه ای گسترش داد. در آستانه ی تندید جنگ، امریکا در ابتدا به پنج کشور انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا و ژاپن پیشنهاد کرد که نیروی دریایی مشترکی را برای تضمین حفاظت عبور کشتیها در تنگهی هرمز ایجاد کنند. گر چه نمیتوان به تحقیق گفت که این امر با تواضع معنی شوری صورت گرفته است اما بهر حال با عکس العمل شدید از جانب شوروی نیز مواجه شد. از آن پس امریکا موفق شد که برنامه ی دیرینه و از قبل سدارک دیده شده ی خود را به مرحله ی اجرا در آورد و بدین ترتیب مانورهای وسیعی از جانب امریکا، انگلستان، فرانسه و استرالیا در آبهای اقیانوس هند آغاز شد و بتدریج عظیم ترین ناوگانهای جنگی امیربالیسم در منطقه ی خلیج فارس موضع گرفتند. آخرین اخبار از محافل خبری امیربالیسمی نشان میدهند که در حال حاضر بالغ بر ۶۳ کشتی جنگی که شامل ناوهای هواپیمابر و زردرایی های انمی و مخیز نه مدرن ترین سلاحهای زرادخانه ی جنگی امریکا و اروپا میباشد، آماده یند که هر زمان که لازم آمد به منطقه ی مورد نظر بفرستد و در عین حال شوروی هم متقابلاً به تقویت نیروهای خود در منطقه دست زده و ناوگانهای جنگی جدیدی را در نزدیکی دریای عمان مستقر ساخته است. بطور خلاصه بصراحت میتوان گفت که جنگ ایران و عراق فقط فرصت مناسبی بود که به بهانه ی جلوگیری از گسترش جنگ و آزادی عبور کشتیها از تنگهی هرمز و تحت توجیه حفظ "منافع حیاتی" سرمایه داری امیربالیسم امریکا و متحدان اروپایی اش حضور مستقیم و گسترده ی خود را در منطقه داشمی و تثبیت نمایند. در واقع امریکا آمده است تا در منطقه حضور مستقیم و فعال داشته باشد و این درسی است که گذشته های نه چندان دور از جمله سرنگونی شاه، زاندارم قدیمی خلیج فارس، عدم کفایت سایر نیروهای منطقه از جمله عربستان، عراق و حتی مصر و بی ثباتیهای جدید به آنها داده است. اینکه

سجی با...

فرساده شده اند و اکنون بیش از پیش به ماهیت جنگ کثیف کمونی بی برده اند، از نیرو از هواداران سازمان منوابع که صن شرکت فعال در امور درمانی بیمارستانها بر لروم تشکیل شوراها و سربازی (بعنوان یکانه وسیله جلو گیری از سیاستهای جنگ افروزانهای هیات حاکمه) تشکیل میدهند. بسیاری از مردم زحمتکش و جنگ زده های ما، در اشتغال به شهرهای محاور دچار مشکلات جدی میشوند، تمام امکانات خود را برای کمک به آنان بکار اندازید.

سازمان در طول یکماه که از جنگ میگذرد از طریق نشریه های متعددی خود کوشیده است تا سر حد امکان ماهیت جنگ کمونی را برملا کند، لیکن روشن است که تنها با نشر و بحث موثر نقطه نظرهای سازمان در میان توده های زحمتکش میتوان به هدف آگاه گرانه و سازمان دهنده ی یاد شده دست یافت. به همین سبب، در توضیح، تبلیغ، تکثیر بخشهای مهم محتویات نشریه در بخشهای خیابانی و اماکن عمومی لحظه ای دریغ نکنید. در ایام حساس کمونی، یکسانی از پیش شرطهای اساسی توفیق نیروهای چپ و انقلابی در منوروی کردن عوامل هیات حاکمه، محافل مرتجع و ضد انقلابی و جنایتکارانی چون بختیار و اوینی و سلطنت طلبان خائن، در اتحاد عمل نیروهای انقلابی است، به همین دلیل سعی کنید تا حد امکان با نیروهایی که در برابر حاکمیت کمونی از مواضع قاطع برخوردارند همکاری کنید. و نیز از یاد نداشتیم که یکی از شرایط اصلی پیروزی طبقه ی کارگر حضور فعال نیروهای چپ در مبارزات پرولس - برای ایران است. شک نیست که چشم انداز آتی مبارزات کمونی، میزان فعالیت نیروهای چپ انقلابی، بحران سیاسی و اقتصادی (که از هم اکنون به روشنی خودنمایی میکند) سرنوشت جنگ حاضر و پیمادهای آنرا رقم خواهد زد. در آینده ی نزدیک باز هم با هم سخن خواهیم داشت.

- * بیش بسوی تدارک همه جانبه ی انقلاب سوسیالیستی!
- * نابودیا حاکمیت سرمایه در ایران و عراق!
- * بر توان باد پیوند زحمتکشان ایران و عراق!

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

جنگ ایران و عراق...

مدت را ندارند و نه از آنروست که با کشتک بارشیرانی و ی...

جنگ منظم و با هر دو را انتخاب کرده است، نه اینها هیچکدام دلایل کافی برای توضیح عقب نشین نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی نیست، حتی توضیح قدرت ارتش عراق و کمکهای اردن و عربستان سعودی و وجود "آشغال ۵۰۰ میلیون دلاری" بنام آواکس نیز نمیتواند توجیه گر عقب نشینیهای ارتش و دیگر نیروهای انتظامی باشد. این دلایل میتواند هر یک جنبه ای از این عقب نشینیها را توضیح دهد. میتوان با آن بعضی از نارسایی ها را توجیه و تفسیر نمود، اما دلایل اساسی را باید در جایی دیگر و در نقطه ای دیگر جستجو نمود، این دلیل اصلی در واقعیت بوروکراسی فاسد دولتی و رهبری عهد عتیق آن است.

نظام بوروکراتیک دولتی، که به "انقلابات" رنکارنگ شاهانه توانست بدان پایه ای بخشد و رنگ دود آسیای را از آن بزدايد و نه انقلاب سیاسی بهمن ماه قادریه درهم شکستن آن و ایجاد نظام نوینی بر پایه ی حکومت واقعی زحمتکشان گردد، توان مقاومت در برابر نظام بوروکراتیک و فاسدی دیگر که بدلائیل دیگر هنوز متحمل ضربات شدیدی از درون نگردیده است، را دارد. در جنگ بین دو نظام که هر دو از نظر تاریخی متعفن و پوسیده اند آن نظامی میتواند از خود "مقاومت" بیشتری نشان دهد که از انسجام درونی بیشتری برخوردار باشد. نتایج فعلی جنگ نشان دهنده آن است که نظام فاشیستی عراق تاب و توانش بیشتر از نظام فاسد و بوروکراتیک ایران را فسیلهایی بعهده دارند که حتی عرضی رتق و فتق امور یک مسجد را ندارند چه برسد که بخواهند در یک جنگ رسمی با دولتی دیگر وارد شوند.

★★★★★★★★★★★★

سخن کوتاه، ادامه ی جنگ و نتایج حاصله از آن نشان داد که بورژوازی و خرده بورژوازی ایران نه تنها در اثر مصافهای گذشته ی داخلی بلکه در مصاف خارجی فعلی فرسوده تر از هر زمان دیگر در این ۲۰ ماه گشته است. این فرسودگی چشم اندازهای نوینی را در مقابل طمع ورزیهای امپریالیستها و همچنین جنبش انقلابی ایران باز نموده است. امپریالیسم میدانند که نتایج حاصله از جنگ فعلی چه در ایران و چه در عراق میتواند، پیمادهای بسیار باگوازی را برای آنان به همراه داشته باشد. امپریالیسم به تجربه دریافته است که منطقه ی خاورمیانه همچون شکنجه ی باروتی در انتظار جرقه ای است که منفجر گردد. از اینرو با تمام قوا خود را برای پیمادهای احتمالی بعد از جنگ آماده مینماید. چپ ایران نیز باید بکوشد که فرصتهای بدست آمده ی تاریخی را مغتنم شمرد و هر چه بیشتر خود را برای حوادث و فعل انفعالات بعدی آماده نماید. نه تنها باید بمرمدم نشان داد که این جنگ، جنگی است ارتجاعی، نه تنها باید رژیمهای ایران و عراق را افشاء نمود، نه تنها باید بی لیاقتی و عدم کفایت رهبران امروزی ایران که با سوء استفاده از اعتماد مردم آنانرا به مسلخ میفرستند را افشاء نمود، بلکه از هر جهت خود را برای آینده و نبردهای که در پیش است آماده نمود.

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

سخنی با هواداران و چند رهنمود

رفقای هوادار:

چنان که انتظار میرفت، هر قدر بر دامنه‌ی جنگ ایران و عراق افزوده میشود، مردم زحمتکش و کشورپیشاپیش سنگینی عواقب و آثار این جنگ ارتجاعی را بردوشهای خود احساس میکنند. از سوی دیگر در اثر بمبارانهای بیپایایی مراکز صنعتی و نظامی و مناطق غیر نظامی، همدردی دولت در معرض بحرانهای سیاسی - اقتصادی جدی قرار گرفته‌اند. کمبود ارزاق عمومی، گرانی سرسام آور باجناح روزمره‌ی مردم سیل آوارگان جنگ‌زده که به شهرهای دور و نزدیک کوچ کرده‌اند و سیاستهای جنگ طلبانه‌ی ارتجاع حاکم بر دو کشور ایران و عراق، سبب شده است که روحیه‌ی نوونیتی بخشهایی از مردم ناآگاه جامعه کاهش یابد و از اینرو دور نیست روزیکه مردم زحمتکش ما به ماهیت شکنج جنگ کنونی آگاهی یافته، در صدد برآیند که بکار برای همیشه به حاکمیت سردمداران جنگ افروز کنونی حاشه دهد، ولی بخوبی پیداست که تنها در سایه‌ی درک روشن از رویدادهای اخیر و نیز سازماندهی حرکت‌های اعتراضی مردم زحمتکش میتوان باسن هدف دست یافت. از همین رو، شرایط کنونی از هر مارکسیست - لنینیست واقعی و ظابطی را طلب میکند که غفلت از هر یک از آنان، بمعنای سیر افکندن در برابر بورژوازی و حیانت به آرمان‌های والای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان است.

چنانکه گفته شد از همان آغاز، این زحمتکشان دو کشور عراق و ایران بودند که در معرض سخت‌ترین حملات قرار گرفتند. اکنون با گسترش دامنه‌ی جنگ، هر دو کشور مناطق مسکونی و غیر نظامی (و عمدتاً محلات زحمتکش‌نشین) را آماج بمبارانهای وحشیانه‌ی خود قرار داده‌اند. در حال حاضر سیل آوارگان جنگ به شهرهای شیراز، اصفهان، بروجرد، پل دختر، خرم‌آباد، مسجد سلیمان و... سرازیر شده است. در عین حال رژیم جمهوری اسلامی برای تقویت ماشین جنگی خود شمار بیشتری از مردم زحمتکش ما را به قربانگاه سرمایه‌داری و ارتجاع میکشاند. ارتجاع حاکم که در مردم به چشم گوشت دم نوب مینگرد، از آوارگان میخواهد که به شهرهای خود بازگردند و خانه‌های خود را به دشمن تسلیم نکنند. در بسیاری از این شهرها نه تنها سر پناهی در اختیار آوارگان گذاشته نمیشود، بلکه در بسیاری موارد از نامنویسی فروردندان آنان در مدارس و مراکز بهداشتی -

اشراف جلوگیری بعمل می‌آید. در این احوال، هواداران سازمان موظفند تا حدود امکان در سازماندهی مردم برای اشغال خانه‌های خالی بنیادهای مختلف رژیم، ادارات دولتی که در حال حاضر هیچگونه استفاده‌ای از آنها نمیشود، تهیه و تدارک تسهیلات پزشکی و درمانی (از طریق برپایی جادهای سباز، بکار گرفتن رفقای پزشک و غیر آن) فعالانه شرکت جویند. دانش‌آموزان هوادار باید در اتحاد با سایر نیروهای انقلابی در نامنویسی دانش‌آموزانی که از شهر و دیار خود آواره شده‌اند، یافشاری کنند.

در شیراز امام جمعه‌ی شهر، آیت‌الله دستغیب از مردم بومی درخواست کرد که مردم آبادان، خرمشهر و اهواز را به شهرهایشان بازگردانند و در نتیجه پاره‌ای از مردم ناآگاه بومی را بجان آوارگان انداخت. در چنین شرایطی هواداران سازمان باید در افشای سیاستهای ارتجاعی سردمداران کنونی رژیم و نشان دادن همسویی منافع زحمتکشان بومی و غیر بومی حتی یکدم ارباب‌نشینند.

محتکران بزرگ مواد غذایی و سوختی و سرمایه‌دارانی که موقع را برای چپاول مردم مساعد یافته‌اند، نه به کمینه‌های ام‌ام (که خود شریک این غارتگران هستند)، که به توده‌ها معرفی کنید و از این راه عملاً در افشای سیاستهای سرمایه‌داری حاکم گامهای مؤثری بردارید. در شوراها محلی فعالانه شرکت کنید و از این طریق از سویی ابتکار عمل را از دست‌عمله و اگره‌ی ارجاع خارج کنید و از سوی دیگر زمینه‌ی قدرت‌یابی مستقیم توده‌ها را در شوراها مردمی فراهم آورید. بهیچ‌سبب، و از آنجا که بسیاری از ارگانهای تشکل‌شده‌ای (از قبیل "بسیج مستضعفین" و...) در اختیار عوامل هیئات حاکمه است... با شرکت در این ارگانها میتوان از درون به بسیج مردم در مجاری انقلابی پرداخت. روشن است که در شرایط اختناق آمیز فعلی، رعایت ضوابط امنیتی را هرگز نباید از نظر دور داشت. با ادامه‌ی جنگ غیرعادلانه‌ی کنونی هر دم بر تعداد سربازان زخمی در بیمارستان‌های کشور (و از جمله تهران) افزوده میشود؛ بسیاری از این سربازان که از میان طبقات زحمتکش جامعه برخاسته‌اند و سرغم تمایل خود به جبهه